

شرق روزنامه

نگاره

عطانور،امیدی برای غیرپشتون‌های افغان

آصف جاهد

همان‌گونه که انتظار می‌رفت، سرانجام، مردی قدرتمند از تاجیک‌تباران افغانستان بر آن شده تا خود را نامزد ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۹ میلادی کند. انتظارات غیرپشتون‌ها، به‌ویژه تاجیک‌ها، از عبدالله عبدالله، رئیس اجرایی حکومت وحدت ملی این کشور، برآورده نشد. عبدالله را به‌گونه‌ای بسیاری از حامیانش متهم به کرش و کوتاه‌آمدن در برابر اشرف غنی، رئیس‌جمهوری کنونی افغانستان، می‌کنند و او را فردی ضعیف می‌دانند که نتوانسته جایگاه تاجیک‌ها را در قدرت مستحکم کند.

ولی اکنون عظامحمد نور، استاندار، فرمانده و سیاست‌مدار قدرتمند ۵۳ ساله تاجیک‌ها در ولایت بلخ، اعلام کرده که بر آن است تا خود را در انتخابات ریاست‌جمهوری آینده نامزد کند. او گفته است که برای مبارزه با فساد اداری و مالی در انتخابات ریاست‌جمهوری نامزد می‌شود. او پیش از این هم گفته بود که خود را برای هدفی بزرگ‌تر که نامزدی در انتخابات ریاست‌جمهوری است، آماده خواهد کرد و از سمتش استعفا می‌دهد. این اعلام نامزدی که چندان هم دور از انتظار نبود، می‌تواند سه عامل داشته باشد:

نخست: تاجیک‌ها و به‌ویژه مجاهدین سابق افغان قدرتشان را در این سال‌ها در خطر می‌بینند. در بیشتر نقاط زیر کنترل مجاهدین سابق (شمال افغانستان)، جنگ دامن زده شده و کوشش‌های این فرماندهان برای مهار جنگ به جایی نرسیده است. آنان اکنون بیشتر از هر زمان دیگری، خطر را احساس می‌کنند. از سوی دیگر، عبدالله عبدالله که در دوره گذشته انتخابات ریاست‌جمهوری که به‌گونه‌ای از پشتیبانی مجاهدین سابق و تاجیک‌ها برخوردار بود، نتوانست حریف حامد کرزی و اشرف غنی شود و قافیه را به آنان باخت. آنان به نظر می‌رسد امیدی به آقای عبدالله ندارند و می‌خواهند فردی قدرتمند و کاریزماتیک را وارد عرصه مبارزه انتخابات کنند. با اقتداری که در یک دهه گذشته آقای نور از خود نشان داده، تاجیک‌ها کسی را بهتر از او برای صف‌آرایی در برابر پشتون‌ها پیدا نمی‌کنند.

دوم: عظامحمد نور سال‌هاست که خود را برای چنین روزی آماده می‌کند. او پیش از این بیشتر فرمانده نظامی برای حزب جمعیت اسلامی بود تا شخصی سیاست‌مدار. همچنین با وجود برهان‌الدین ربانی، عبدالله عبدالله و یونس قانونی، آقای نور چندان عرصه را برای ابراز وجود در سیاست باز نمی‌دید، برای همین او جای پای خود را در استان بلخ در شمال افغانستان که نقطه اساسی شمال کشور است محکم کرد و در یک‌دهه گذشته بیشتر با سیاست آشنا شده و خود را با قراردادن در برابر دولت‌های کرزی و غنی، سر زبان‌ها انداخته است. این دو دولت نتوانستند از قدرت او در شمال افغانستان بکاهد یا او را از قدرت به زیر بکشند. با تحولات سیاسی‌ای که در این کشور رخ داده و پس از کشته‌شدن برهان‌الدین ربانی، رهبر حزب جمعیت اسلامی، بسیاری او را بهترین فرد برای رهبری این حزب می‌دانستند؛ هرچند اکنون صلاح‌الدین ربانی، پسر رهبر پیشین این حزب، رئیس جمعیت اسلامی شده، ولی آشکارا این عظامحمد نور، رئیس اجرایی حزب است که قدرت بیشتر دارد.

همچنین فرد شماره دومی که تاجیک‌ها رویش حساب می‌کردند، آقای عبدالله بود که حالا محبوبیت خود را در میان هواداران غیرپشتون از دست داده است. تا جایی که آقای نور کارکرد او را در حکومت وحدت ملی ضعیف خواند و گفت که به تصمیم‌گیری‌های او باور ندارد.

دیگر فرد مهم در جمعیت اسلامی، یونس قانونی است. او هم سروصدای زیادی ندارد و به‌گونه‌ای خود را به کناری کشیده و در سال‌هایی هم که در قدرت بود، نتوانست خودی نشان دهد و رقیبی جدی برای پشتون‌ها باشد.

سوم: پس از اینکه عبدالرشید دوستم (ازبک‌تبار)، معاون نخست رئیس‌جمهوری افغانستان، به تبعید ناخواسته‌ای به ترکیه تن داد، جبهه شمال یک‌بار دیگر زنده شد. از یک سو عظامحمد نور که همواره مخالف حکومت بوده و آن را ناکارا خوانده، از سوی دیگر آقای دوستم که اکنون از حکومت به‌گونه‌ای رانده شده و ناراضی است و در کنار این، محمد محقق (هزاره‌تبار)، معاون دوم رئیس اجرایی حکومت وحدت ملیی که او هم در درون حکومت، آن را نقد می‌کند، مثلی را تشکیل دادند و با گردهم‌آوردن نهادهای سیاسی منتقد دولت، اپوزیسیون قدرتمندی را پدید آوردند. این تشکله‌ها را هم به شکلی آقای نور پشتیبانی و اداره می‌کند. اکنون به نظر می‌رسد او می‌تواند با حمایت ازبک‌ها، هزاره‌ها و اقوام دیگری مانند ترکم‌ها وارد بازی بزرگ‌تری شود، ولی در این راه، آقای نور کار ساده‌ای در پیش ندارد. او باید نخست، اعضای حزب جمعیت اسلامی را با خود کند. در میان

اعضای این حزب، همسوکردن کسانی مانند محمداسماعیل‌خان، فرد با نفوذ تاجیک‌ها در غرب افغانستان کار آسانی نیست. او هرچند خود را جدا از جمعیت اسلامی نمی‌داند، ولی همواره با تصمیم‌های حزب همپا نبوده و گاهی هم مخالفت کرده است؛ هرچند اسماعیل‌خان اکنون دیگر آن قدرت یک دهه گذشته را در غرب افغانستان ندارد؛ اما نمی‌توان از نفوذ او بر فرماندهان محلی چشم‌پوشی کرد. قانع‌کردن طیف روشنفکر که چندان خاطرات خوبی از حکومت مجاهدین در افغانستان ندارند و آنان را مسبب جنگ‌های داخلی می‌داند کاری دشوارتر است، همچنین نگه‌داشتن مثلث، تاجیک، هزاره و ازبک تا دو سال آینده کار مشکلی است و تجربه دو دهه‌وندی گذشته، نشان می‌دهد که در مقاطعی ضلع‌های این مثلث در کنار هم قرار گرفتند و سپس در برابر هم صف‌آرایی کردند.

از سویی دیگر، افغانستان خلاصه به این اقوام نمی‌شود و نمی‌توان برای رسیدن به ارگ ریاست‌جمهوری و اداره کشور بخش بزرگ‌تری را که پشتون‌ها هستند نادیده گرفت. جهت‌گیری‌هایی که گاهی آقای نور از خود در برابر این قوم نشان می‌دهد، در میان غیرپشتون‌ها او را به شهرت رسانده و در برابر این، برای پشتون‌ها، زنگ خطر بوده است. در کنار اینها، اینکه خارجی‌ها که پدیدآورنده نظام جدید افغانستانند تا چه اندازه با نامزدی او همسو خواهند بود، چالشی دیگر است؛ هرچند عظامحمد نور، در این سال‌ها، با احتیاط درباره خارجی‌ها سخن گفته است.

روزنه

بازی قدرت پسرملک سلمان

ابتدا مقامات سعودی گزارش دادند که توانسته‌اند موشک پرتاب‌شده به طرف شمال شرق ریاض از سوی حوثی‌ها در یمن - کشوری که مداخله نظامی به رهبری سعودی‌ها در آنجا به یک جنگ طولانی‌مدت و مخرب تبدیل شده است- را خنثی کنند. یمن اکنون در محاصره کامل قرار دارد. دوم، نخست‌وزیر لبنان، سعد حریری، در حالی استعفای خود را اعلام کرد که به عربستان‌سعودی سفر کرده بود. این اقدام باعث تعجب بسیاری از تحلیلگران شده و لبنان را بار دیگر وارد بحران سیاسی کرده است. همچنین مقامات سعودی شماری از اعضای خانواده سلطنتی، وزرای کابینه و تجار مشهور این کشور را بازداشت کردند؛ اقدامی که در راستای تقویت جایگاه محمد بن سلمان به‌عنوان ولیعهد است. در میان بازداشت‌شدگان، شاهزاده متعب بن عبدالله، وزیر گارد ملی سعودی و یکی از پسران محبوب پادشاه درگذشته عربستان و نیز شاهزاده ولید بن طلال، میلیاردر مشهور در سرمایه‌گذاری شرکت‌های غربی نیز قرار دارند.

همان‌گونه که «کریم فهیم»، یکی از همکاران در یادداشتی نوشته، این بازداشت‌ها در زمانی انجام گرفته که تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بی‌سابقه‌ای در عربستان‌سعودی اتفاق می‌افتد. پادشاهی عربستان تدابیر قابل‌توجهی برای آزادشدن اقتصاد این کشور و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در راستای جداشدن از وابستگی به نفت انجام داده است. این تلاش‌ها نیاز به یک‌سازی فساد در این کشور دارد؛ کشوری که جمعیت جوان رو به رشد و پرشورش احساس می‌کنند که درهای ثروت و قدرت روی آنها بسته شده است.

همچنین دیوید کرکپاتریک، روزنامه‌نگار نیویورک‌تایمز، درباره بازداشت‌های اخیر می‌نویسد، عربستان‌سعودی یک سلطنت اجرائی بدون قانون اساسی نوشته‌شده یا مؤسسات دولتی مستقل نظیر پارلمان و دادگاه دارد. برهمین‌اساس ارزیابی اتهامات فساد بسیار دشوار است. مرزهای میان اموال عمومی و ثروت خانواده سلطنتی مشخص نیست و به نظر می‌رسد که فساد بسیار گسترده است. برخی ناظران این سرکوب‌ها را یک پیام روشن به دو طیف می‌دانند؛ اولیین طیف چهره‌های قدرتمند و پولدار این کشور و طیف دیگر جامعه گسترده‌ای است که علاقه‌مند به اصلاحات بزرگ هستند.

بروس ریدل، از مؤسسه بروکینگز نیز بر این باور است. ناظران مطلع از سیاست‌های داخلی عربستان‌سعودی معتقدند که بسیاری از بازداشت‌های روحانی‌ها و روشنفکران را تابستان امسال نشانه تنش‌ها در داخل سیستم پادشاهی است. هیچ‌گونه تضمینی وجود ندارد که اگر ملک سلمان بمیرد، در این‌صورت جانشینی به‌راحتی انجام گیرد. آخرین دور بازداشت‌ها این گمانه‌زنی را تقویت می‌کند. به بحث جانشینی فراتر از آنچه که پادشاه و پسر او می‌خواهند، بسیار دشوارتر است.

اوا ریدل این اتفاقات اخیر از سوی عربستان‌سعودی را به‌عنوان کم‌شدن درخشش ریاض در منطقه می‌داند. او می‌نویسد، پادشاهی عربستان در یک تقاطع قرار گرفته که از یک سو اقتصاد این کشور به دلیل قیمت پایین نفت دچار چالشش شده، جنگ در یمن پیچیده شده است، بایکوت‌کردن قطر شکست خورده، نفوذ ایران در لبنان، سوریه و عراق افزایش یافته و در نهایت جانشینی در این‌کشور به یک سؤال بزرگ تبدیل شده است. درواقع دوران کنونی یکی از آسیب‌پذیرترین دوران‌ها در تاریخ سعودی در طول بیش از نیم‌قرن گذشته بوده است.



عسکری

بارقه‌های جدایی بین دین و دولت در عربستان سعودی

عبور از وهابیت

ترجمه: محمدعلی عسکری

اتلاف بین شیخ و شاه

الکوی عربستان سعودی چنان‌که ابن‌خلدون می‌گوید، به نوعی ائتلاف بین شیخ (محمدبن‌عبدالوهاب) و شاه (محمدبن‌سعود) شباهت داشت. به گفته ابن‌خلدون «اعراب دولت را فقط به شکلی دینی به‌دست آوردند. این روند از نبوت شروع شد و تا ولایت استمرار پیدا کرد و در همه آنها دین اثری جامع داشت. دلیل آن نیز این بود که اعراب مردمانی وحشی بودند و به دشواری می‌شد آنها را تسلیم کرد یا گرایشات آنها را در یک‌جا تمرکز داد. ازاین‌رو دین بزرگ‌ترین نقش را در انقیادشان داشت و رقابتی را بین آنها به وجود آورد که تجمع و انقیاد آنها را تسهیل کرد».

تاریخ تأسیس نخستین دولت آل‌سعود در سال ۱۷۴۴ به ائتلاف یا اتحاد بین دو شخصیت مهم برمی‌گردد؛ یکی محمدبن‌سعود، بنیان‌گذار خاندان حاکم و دیگری شیخ‌محمد بن‌عبدالوهاب، یکی از مفتیان تأثیرگذار در تاریخ اسلامی جدید. نحوه رابطه بین این دو زروند غالب بر آینده عربستان را از همان ابتدا رقم زد.

ابن‌سعود یکی از برجسته‌ترین رهبران قبیایلی و نظامی دوران خود بود. بااین‌حال اگر نبوغ سیاسی خود را به جنبش محمدبن‌عبدالوهاب گره نمی‌زد، دچار شکست می‌شد. عبدالوهاب خود پروژه‌ای سلفی و اصلاح‌طلبانه را در نظر داشت و تلاش می‌کرد اسلام را به قول خود از عادت‌های غلط و خرافات منحرف کننده پاک‌سازی کند و آن را به همان صفا و خلوص دوران گذشته بازگرداند. همین فراخوان اصلاح‌طلبانه به قدرت سیاسی و نظامی آل‌سعود فرصت داد تا از آن برای تحکیم پایه‌های قدرت خود و گسترش آن بر تمام شبه‌جزیره عربستان استفاده کند. از آن گذشته این موضوع به حکومت ابن‌سعود نوعی مشروعیت دینی می‌داد که موجب تثبیت و استمرار آن می‌شد. به تعبیری روشن‌تر آمیزش بین وهابیت و قدرت آل‌سعود، «دولتی دائمی» را به وجود می‌آورد.

از آنجا که درآمد‌های کلان نفتی در اختیار نظام سیاسی بود و این حاکمان بودند که این ثروت را بین جامعه تقسیم می‌کردند، دولت خود را در ارتباط با مردم بی‌نیاز از روحانیون می‌دید. به تعبیری دیگر درآمد‌های نفتی نظام حاکم را از واسطه‌ای به نام روحانیون بی‌نیاز می‌کرد. به‌همین دلیل از قدرت روحانیون برای حمایت از حاکمیت شرع در دولت جدید عربستان به نسبت گذشته با دولت‌های اسلامی سنتی به‌شدت کاسته شد

با مرگ این دو نفر و پایان نخستین دولت سعودی، این رابطه قطع نشد زیرا هرکدام برای خود خانواده‌ای را به ارث گذاشتند که این شراکت دولتی به حمایت از این دولت برخیزد. شیخ‌محمد بن‌عبداللطیف به‌عبارتی دیگر رفته‌رفته این شراکت جای خود را به ارتباط بین دو نهاد مهم سیاسی و دینی در کشور داد. دراین‌میان نهاد روحانیت به گفته خاندان عبدالوهاب، نقش مشروعیت‌بخشی و پشتیبانی از نهاد سیاست را ایفا می‌کرد. برای تحکیم ارتباط بین نهادهای سیاسی و مذهبی ازدواج‌های مهمی نیز صورت گرفت که یکی از آنها ازدواج ملک‌عبدالعزیز با دختر شیخ‌عبدالله بن‌عبداللطیف آل‌شیخ بود که در زمان خودش بزرگ‌ترین شیخ وهابی به‌شمار می‌رفت.

بنیان‌گذار عربستان هرگز دست از تأکید بر اهمیت و نقش این اتحاد برنداشت. ازهمین‌رو بود که خطاب به قبایل تحت فرمانش می‌گفت: «بناید بترسید. اولاً ابتدای این کار از سوی خداوند بوده است. بعد هم شیخ‌محمد بن‌عبدالوهاب، ره‌بار اخلاقی پیش آمد و می‌رفت که دین خدا نقض شده و این نور رو به خاموشی گراید، یکی از آن دو خانواده (آل‌سعود و آل‌شیخ) آن را ترمیم می‌کردند».

در مقابل، روحانیون وهابی نیز از هیچ کوششی برای پشتیبانی از عبدالعزیز فروگذار نکردند و تمام امکانات واقعی یا نمادین خود را برای پیروزی او و اقامه شریعت و دین هزینه کردند. از آنجا که فقط آنها مقسران دین بودند دراین‌باره کتاب‌ها نوشتند و از سایر روحانیون شبه‌جزیره نیز خواستند به حمایت از این دولت برخیزند. شیخ‌محمد بن‌عبداللطیف آل‌شیخ در پیامی نوشت: «خداوند هرکس را در این امر کمک کند و حتی از دیگران سبقت بگیرد نصرت خواهد داد. اگر امام رعیت را به کمک بخواهد این جهادی واجب برای همگان است و هرکس از آن سرباز زند، منافق است. زنهار، زنهار که به حرف‌های شکاکان گوش ندهید و نسبت به‌صاحبان این فراخوان اسلامی تردید نداشته باشید».

ایدئولوژی وهابیت چسب اصلی نظام سیاسی عربستان و عامل دوام آن بود. این همان چیزی بود که ملک‌عبدالعزیز در توصیف نیروهایش به جان

تحولات اخیر در عربستان سعودی ازجمله بازداشت روحانیون و برکناری امامان جماعت نشان می‌دهد که طلاق بین نهادهای سیاسی (آل‌سعود) و نهادهای دینی (وهابیت) در عربستان سعودی در حال آفتابی‌شدن است. اینها بعد از آن بود که به دنبال یک سلسله تصمیمات به زنان اجازه رانندگی داده شد. دراین‌میان محمدبن‌سلمان، ولیعهد عربستان، در اظهاراتی شفاف خود را متعهد به مبارزه با تفکرات افراطی و مهار آنها معرفی کرد و گفت قصد دارد کشورش را به سوی اسلام میانه‌رو بازگرداند. مجبورکردن نیروهای عراقی به خروج از کویت بود و فتوای این روحانیون به حاکم با نهادهای دینی عربستان به‌همیان می‌کشد.

هنگامی که صدام‌حسین، رئیس‌جمهور عراق، در سال ۱۹۹۰ کویت را اشغال کرد، کمیته‌ای از روحانیون به ریاست مفتی اعظم شیخ‌عبدالعزیز ابن‌باز فتوایی را صادر کردند که به موجب آن به نیروهای آمریکایی اجازه داده می‌شد در جریان این جنگ در خاک عربستان مستقر شوند. هدف از این لشکرکشی این بود که اگر نه ممکن بود مشروعیت اقدامش زیر سؤال برود. نمونه‌ها دراین‌باره مثابه پوششی شرعی و ضروری برای تسهیل مأموریت ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا تلقی می‌شد.

این تنها موردی نبود که نقش نهادهای دینی وهابیت را در نظام سیاسی عربستان سعودی آشکار می‌کرد. حتی زمانی که مسئله‌ای به امنیت ملی مربوط می‌شد دولت به سراغ نهاد روحانیت می‌رفت تا مجوز شرعی را کسب کند و اگر نه ممکن بود مشروعیت اقدامش زیر سؤال برود. نمونه‌ها دراین‌باره آن قدر زیاد است که نمی‌شود همه را برشمرد. زمانی که ملک‌عبدالعزیز، بنیان‌گذار عربستان سعودی، خواست صنعت ارتباطی بی‌سیم را وارد کشورش کند، تلاش کرد پیش از آن، موافقت شرعی روحانیون را به دست آورد. یا هنگامی که برای مدت‌زمانی روحانیون فتوا به تحریم استفاده از رادیو و تلگراف دادند، پادشاه سعودی مجبور شد از آنها مجوز شرعی بگیرد همچنین نهادهای دینی نقش مهمی در راقبت شاهزادگان بر سر قدرت داشته‌اند. زمانی که بین ملک‌سعود و برادرش، فیصل اختلاف افتاد، حرف آخر را در این میان شیخ‌محمد بن‌ابراهیم آل‌الشیخ، مفتی عربستان زد و به موجب فتوایی که داد ملک‌سعود را از سلطنت خلع کرد و به جای او برادرش فیصل را نشاندد.

مدخلی برای فهم موضوع
برتراند ادی، متفکر فرانسوی، در کتابی با عنوان «دو دولت؛ مقایسه غرب و جهان اسلام» تلاش می‌کند تاریخ و روند طولانی تولد مدرنیسم سیاسی را بررسی کند و نمونه‌های سیاسی گوناگون در دنیای جدید به‌ویژه در ارتباط بین قدرت سیاسی و دینی را مورد مطالعه قرار دهد. او به بعضی روند‌های نوسازی اشاره کرده و نمونه‌هایی را ارائه می‌کند که درنهایت به استقلال حوزه سیاسی از دینی منجر شده است؛ به‌ویژه که می‌دانیم «در دوران قرون وسطا حوزه سیاست در موارد زیادی تابع و تسلیم حوزه دین بود». اما با ورود به دوران جدید نوگرایی منکی بر آزادی‌های سیاسی نتوانست از قدرت نهادهای دینی بکاهد و درنهایت آنها را تسلیم قدرت سیاسی کند.

اگر ما به تجربه تاریخی جهان اسلام بنگریم، درمی‌یابیم طبقه روحانیون – چنان‌که نوح فیلدمن در کتاب خود «اوج و فرود دولت اسلامی» بیان می‌کند – همواره یک ترمز مهم برای کنترل قدرت حاکمان بوده است زیرا از شریعت دفاع می‌کردند و فقط آنها اجازه داشتند دین را تفسیر کنند. همین مسئله به آنها جایگاهی ویژه در منظومه دولت‌های اسلامی قدیم می‌بخشید.

همین سیستم «دارای مقداری توازن معنوی بین قدرت سیاسی از یک طرف و طبقه روحانیون حامی و مفسر شریعت از طرف دیگر» بود. این وضعیت ادامه داشت تا دوران امپراتوری عثمانی فرارسیسد. در آن زمان اصلاحات معروف به «تنظیمات» به‌گونه‌ای بود که رابطه بین قدرت سیاسی و قدرت دینی را کاملاً جابه‌جا می‌کرد. نوسازی عثمانی که هدفش تحقق اصلاحات اداری در زمینه‌های نظامی، اقتصادی و قضائی بود منجربه «ابتکارات قانونی و حقوقی» جدیدی شد. از یک طرف شریعت باید در چارچوب یک‌سری قوانین مدون ظاهر می‌شد و از طرف دیگر باید نهادهای جدیدی شکل می‌گرفت (مثل پارلمان) که تابه‌حال سابقه نداشته است و این نهادها باید در قانون اساسی جایگاه معینی می‌داشتند.

خلاصه آنکه این اقدامات به نوسازی نظام سیاسی منجر شد و توانست در یک کلمه «طبقه مفتیان را کنار بزند» بدون اینکه نهاد یا مؤسسه‌ای را برجای بگذارد که شبیه به حضور روحانیون در گذشته قادر به ایجاد توازن قوا با قدرت سیاسی باشد. اما الکوی عربستان سعودی – چنان‌که فیلدمن می‌گوید، دراین‌میان یک استثنا به حساب می‌آمد و شباهت به هیچ‌یک از دولت‌های تأسیس‌شده بعد از فروپاشی عثمانی نداشته.